



۲۰۱۸/۰۸/۰۵

م. اسحاق نگارگر

## زبان خالص و انسان خالص تنها در خیال خیال پردازان احساساتی وجود دارد!

یادداشت اداره:

این مقاله عالی و پر از محتوی جناب استاد نگارگر بزرگوار پنج سال قبل به نشر رسیده بود. با ملاحظه وضع رقتبار افغانستان امروز و مردم عزیز آن ایجاب نشر مجدد را می نماید. بنا بر آن تصمیم گرفته شد آنرا برای بیداری مردم باز هم به دست نشر بسپاریم. ولی احمد نوری

اینروزها که در افغانستان باز یک انتخابات دیگر پیش روست و مردم باید برای نجات این کشور ویران در چوکات امکاناتی که برای شان فراهم است دولتی را به وجود بیاورند که گرفتار مرض های جانکاه قومیت، زبان پرستی، و انشقاق و تفرقه مذهبی نباشد و بتواند به نیازهای اساسی مردم که کار، اقتصاد، آبادانی و رفع صد ها مرض جسمی، روحی و اجتماعی مردم است بپردازد و از همه مهمتر عملیه عدالت اجتماعی را که تقاضای مردم و جامعه جهانی است برآورده سازد و گریبان جامعه را از چنگ مثنی زورگو، رشوت خوار و فاسد رها سازد و از کسانی که با استفاده از ثروتهای قارونی که از قاچاق، غصب کمک های خارجی و صدها مدرک نا مشروع دیگر به هم زده اند و بدان تفاخر می فروشند حساب بخواهد. بدبختانه آنانی که تا امروز از نفاق و دلخوشی مردم به مفاخری که در نتیجه فقر کشنده و دست نگری قابل ترحم کشور عملاً از میان رفته است استفاده کرده اند می خواهند باز هم استفاده نمایند به موضوعات فرعی می پردازند تا انتخابات را باز هم در مسیر زبان و قومیت بیندازند.

من همین امروز در سایت آزمون ملی نوشته خانم «لینا روزبه» را خواندم که از کسی به نام «پاچا خان» سرتکانی داشت. هر چند یکی دوبار با خانم روزبه تلفونی صحبت کرده ام افتخار آشنایی حضوری را با ایشان نداشته ام ولی از شعر و نثرش هردو لذت برده ام، صداقت احساس و صراحت لهجه شان مورد پسند من بوده است. فکر نمی کنم که ما استعداد و قریحه سرشار این خانم را نادیده بگیریم و به یک عیب کوچک یعنی لهجه اش آنهم اگر عیب باشد که از نظر من نیست بچسبیم. به هر صورت نگارش خانم روزبه بر من نهیب زد که یک بار دیگر هر چند بی فایده به زبان بپردازم.

نخست بگذار مثالی را پیش روی تان بگذارم: فرض کنید یک فرض محال شما روزگاری به کشوری تعلق داشتید که نامش افغانستان بود. یکروز که همه رهسپار کار و بار خود بودید دُرُست مانند اینکه یک خیل گنجشک مورد حمله

شاهین قرار بگیرد، دشمنی متجاوز بر شما هجوم آورد و شمارا در چهارگوشه جهان تیت و پاشان کرد. در کشور های گوناگون کسب پناهندگی نمودید، فرزندان شما در آنجا ها کسب تعلیم و تجربه نمودند و زبان های آن کشور ها را به عنوان زبان اول فرا گرفتند و زبان خودشان یا بکلی فراموش شان شد و یا در نتیجه تلاش مادر (من در این جا کلمه مادر را بدین دلیل اول ذکر می کنم که زبان مادری گفته اند و نگفته اند زبان پدری!) و پدر زبان اصلی خود را در حد مکالمات ابتدایی یاد گرفتند. حالا فرض کنید که شما یک صبح از خانه بیرون آمدید و دیدید که دولت های میزبان به پولیس خود دستور داده اند که شمارا علی رغم اینکه سال ها برای شان کار کرده اید، مالیه داده اید و از قوانین شان پیروی کرده اید و جز تعلق داشتن به یک کشور دیگر هیچ جرم و گناهی ندارید از کشور اخراج کنند.

شما چه احساس می کنید؟ و این اقدام را چه گونه توجیح می فرمایید؟ زبان و کلمات زبان هم مانند انسان ها از یک جا به جای دیگر مهاجرت می کنند و قوانین محل مهاجرت خود را می پذیرند. حالا کسی که می خواهد صد ها کلمه را که از زبان های دیگر وارد زبانش شده اند بیرون اندازد، در حقیقت با زبان خود جفا می کند.

این یکی. و دوم اینکه:

آیا شما به عنوان انسان با پدیده های نو معروض نیستید؟ اگر شما باری فرهنگ شخصی خود را مورد مطالعه قرار دهید، شما مسلمان استید ولی مسلمانی شما زاده آن سرزمینی نیست که شما آنرا وطن خود میخوانید. شما اعتقاد به دیموکراسی دارید ولی این اعتقاد را نیز از جای دیگر آورده اید. شما باور کرده اید که در هندسه تحلیلی مجموعه زوایای یک مثلث دو قائمه می شود. این راهم از یک دانشمندیونانی یعنی «پیتاگوراس» که شما نامش را با تلفظ عربی فیثاغورث می گوید گرفته اید بنا براین اگر شما این عناصر فرهنگ شخصی خود را که اجزای شخصیت شما را تشکیل میدهد به نام اینکه از خارج آمده است از خود طرد کنید چیزی برای تان باقی نمی ماند.

ما چه خواهیم چه خواهیم انسانیت ما پدیده ای مرکب است نه مجرد و اگر در جست و جوی انسانی برآیم که خالص باشد کار ما به جایی نمی رسد. اگر دیوانه یا دیوانه هایی پیدا شوند که زبان خود را خالص بسازند، اینان در واقع زبان را همانند کرم پیله در غوزه اش اسیر می کنند. کرمی که در غوزه خود اسیر بماند پرواز را یاد نمی گیرد و در غوزه خود میمیرد. من بارها گفته ام و اینک بعنوان یک تکرار حسن باز می گویم که ذخیره لغات شما در زبان همانند حساب بانکی شماست اگر در حساب تان پول فراوانست هنگام خرچ دست و دل تان نمی لرزد. از سوی دیگر طبع انسان از تکرار و یک نواختی گریزان است و برای گریز از همین تکرار است که مترادف ها در زبان بوجود می آید بطور مثال شما فعل (کردن) را در زبان دارید ولی برای گریز از تکرار است که فعل (نمودن) را نیز که معنایش در اصل نشان دادن است مترادف (کردن) قرار می دهید.

در طول این سی و چند سال فاجعه که افغان ها در چهار گوشه جهان مهاجر شده اند و بنا بر این اثرات محل زیست خود را با خود آورده اند و اگر جامعه از استعدادشان استفاده میبزد ناگزیر باید با ایشان از ارفاق و مدارا کار بگیرد. اینجا مسأله کلمه داخلی و خارجی وجود ندارد بلکه کلمه فصیح و غیر فصیح و مسأله اجتهاد و تقلید وجود دارد. \*\* کلمه فصیح دارای خاصیت های خاص خود می باشد. کوتاه است، تلفظش آسان است، قدرت تصریف بهتر دارد و بالاخره خوش آهنگ است.

\*\* کلمه غیر فصیح با بی ذوقی ساخته شده، قدرتِ تصریفِ آن کم است و بالاخره اصل و نسبش نیز معلوم نیست. پس آنچه بد است تقلید کورکورانه است.

مثالی بدهم. اینروزها کلمهٔ مود روز در میان جوانان "تنش" است که بگمان غالب ایرانیان بخش فارسی بی. بی. سی. آنرا سکه زده اند و دنباله روان افغان شان چشم بسته تقلیدش کرده اند. حالا اگر فضولی مانند من در بارهٔ آن شک بورزد و بپرسد که آقایان این کلمه ای که شما بدان دل باخته اید اصلش چیست و چه گونه آنرا ساخته اید؟ آنگاه می بینی که سمند باد پای استدلال شان ناگهان لنگ می شود زیرا که کلمهٔ "تنش" اگر حاصل مصدر باشد مصدرش "تنیدن" است چنانکه عنکبوت تار می تند و این حاصل مصدر با معنای مصدری خود هیچ سر سازگاری ندارد و آن وقت معلوم می شود که آدمی بد ذوق کلمهٔ "تنشج" عربی را بدانگونه مسخ کرده است. یک اشتباه عام دیگر که از ایرانیان کور کورانه تقلید شده و اکنون سخت معمول است کلمهٔ تظاهر به معنای مظاهره است. شما وقتی چیزی یا حالتی را نداری ولی نشان می دهی که داری در حقیقت تظاهر یعنی ظاهر سازی می کنی، مریض نیستی ولی خود را به مریضی می زنی تمارض می نمایی و از همین قبیل است تجاؤل، تغافل و دیگر مصاد رباب تفاعُل ولی باب مفاعله که مظاهره از آن می آید نشان دادن احساس یا خواست واقعی است یعنی مظاهره کنندگان تظاهر نمی کنند بلکه آنچه را واقعاً می خواهند نشان می دهند. من فکر می کنم که اگر نجات جوانان از شر تقلید های کورکورانه و هجوم فرهنگی بیگانگان در نظر باشد، فیصله های شورای وزیران و دیگر مقامات در این راه کاری از پیش نمی برند ولی تلویزیون ها و رادیو هایی که آنان را استخدام می کنند کم از کم یک هفته باید برای شان یک کورس (وای خدا من هم که بر خلاف فیصلهٔ شورای وزیران از کلمهٔ خارجی کورس کار می گیرم) بدهند و در آن برای شان با مثال های بسیار روشن بفهمانند که بینندهٔ تلویزیون و شنوندهٔ رادیو فقط یک بار فرصت شنیدن دارند و اگر در بارهٔ معنای کلمه فکر کنند جمله از دست شان می رود بنا بر این در رادیو و تلویزیون کلمات باید ساده و به زبان گفتار نزدیک و جملات نیز کوتاه باشد. آدم در هنگام خواندن فرصت فکر کردن کافی دارد و احياناً اگر کلمه ای را از قرینهٔ جمله نمی فهمی می تواند از قاموس استفاده نماید اما در هنگام شنیدن این امکان وجود ندارد و از سوی دیگر وسایل نشرات همگانی خود می توانند خود را در معرض ارزیابی شنوندگان یا خوانندگان خود قرار بدهند و ماهانه قضاوت شان را در بارهٔ محتوای نشرات، شیوهٔ عرضهٔ نشرات، زبان نشرات و غیره بپرسند. اگر زبان وسیلهٔ مکالمه و گفتگو باشد از دیدگاه زبان شناسی هیچ زبان بر هیچ زبان دیگر برتری ندارد بلکه تفاوت در حد فرهنگ و پدیده های فرهنگی است. چنانکه برای کابلی خربوزه همان خربوزه است ولی همین خربوزه در مزارشریف و قندز به نام های "ایشان توغناق"، برگ نی، آله گک، ارکانی، اسقلانی، گُرگک و بوری کلسی نیز خوانده و غالباً این صفت ها به جای موصوف خود به کار گرفته می شود و بنا بر این وقتی میزبان مزاری در حضور مهمان کابلی به فرزند خود بگوید که "بچیم دویده، دویده برو و بر کاکایت دو دانه ایشان توغناق بیار!" مهمان کابلی نمی داند که چه بلا را به دیدارش می آرند. دیوید مک کرسنل زبان شناس معروف انگلیس که مؤلف دایرة المعارف زبان شناسی است می گوید که هشتاد و هفت در صد کلمات زبان انگلیسی از زبان های دیگر آمده است و هنوز هم می آید ولی ورود این کلمات نه تنها زبان انگلیسی را نکشته است که بدان غنای بیشتر هم بخشیده و مایهٔ آن گردیده است که مردم کلمات کلیشه ای و مرده را کنار بگذارند. ورود کلمات بی قید و شرط در زبان به آن پیمانانه زیانبار نیست که اسیر کردن زبان در قفس

کلمات بومی زبان. کلمات مهاجر ولی فصیح صد مرتبه بهتر است از کلمات مهجور بومی که از قبرستان قاموس ها بیرون آورده می شوند.

خیال بافانی که بر سر به اصطلاح پالودگی زبان پافشاری می کنند، شاعر و شعر او را نباید از یاد ببرند که (حتی شعر نو نیز) تابع وزن است و هر کلمه که فصیح بود و تلفظش برگوش گران تمام نمی شد، آنرا می گیرد اگر قرار باشد که شما پرنسیپ (بازیک کلمه خارجی دیگر) طرد کردن کلمات بیگانه را از زبان خود بپذیرید کلمه های شعر، قصیده، غزل، رباعی، قطعه، مثنوی، مخمس، مسدس، تشبیه، استعاره و غیره را بیرون خواهید ریخت و بجای آن اصطلاحات خود ساخته را جای خواهید داد که این مسخ زبان است. اما، اگر بگویید "من از زبان " الف " هر قدر که بتوانم کلمه قرض می گیرم ولی از زبان "ب" یک کلمه را هم نمی پذیرم" این صاف و ساده تعصب و تنگنظری است.

ما رتبه های علمی پوهنتون/ دانشگاه و یونیورسیتی های افغانستان را از زبان پشتو گرفته ایم و امروز استادان ما حتی همان ها که با زبان پشتو چندان میانه خوب هم ندارند با افتخار خود ها را پوهاند، پوهنوال، پوهندوی، پوهنمل، پوهنیار و پوهیالی می خوانند. زبان دری با اقتباس این کلمات چه چیزی را از دست داده است؟ اگر آدم به دلایل سیاسی یا عقیدتی یا شخصی اهل یک زبان را دوست نداشته باشد اگر چه گرفتار بلای تعمیم ناقص گردیده و دشمنی با برخی از اهل زبان را به گل اهل زبان تعمیم کرده است اما شاید بتوان عمل این آدم را تا حدی توجیه کرد ولی دشمنی با نفس زبان در هر صورت و به هر شکل کاری سفیهانه است.

به زبان خود عشق ورزیدن و زبان دیگران را حقیر شمردن نوعی فاشیزم زبانی است. این جا معیار ضرورت علمیست و فصاحت کلمه است. اینجا در انگلستان من خود دیده ام که شاگردان ایرانی به دلیل اینکه در کشور خود شان برای اصطلاحات علمی در فزیک، کیمیا، بیالوژی، زبان شناسی و حتی فلسفه به خاطر تعصب های گوناگون اصطلاحات من درآوردی ایجاد کرده اند دچار مشکلات بیشتر بوده اند.

من قبول دارم که زبان به طور عام مرزبندی های سیاسی را نمی پذیرد و اما این مسأله ایجاب میکند که ما در زبان های خود اصطلاحات علمی را به همان شکل بین المللی آن نگاه داریم نه اینکه دیگران شی را اختراع کنند و ما بنشینیم و با یک عالم تکلف برای اختراع دیگران کلمه بسازیم و به طور مثال کمپیوتر را "رایانه" و وبسایت را "تارنما" بخوانیم.

انگلیسی زبان هم میتواند بنشیند و برای کلمه های "بازار"، "کاروان"، "چادری"، "مجاهد"، "طالب"، "اتن"،

"بُرکشی" و غیره کلمه سازی کند ولی او این کار را نکرده است به چند دلیل:

■ نخست او می دانست که این کلمات قدرت افاده را در زبانش بیشتر می سازد و ترجمه این کلمات در زبان انگلیسی رسایی اصل خود را نداشته اند.

■ دوم: انگلیس ها مانند ما، در زبان خود گرفتار تعصب نبود تا مانند ما فکر میکرد که خداوند (ج) زبان ما "آریایی نژادان" را با هفت آب رحمت شسته و برای ما داده است ولی زبان های دیگران "پلید" است و بنا بر این ما تا میتوانیم باید این زبان "سوچه" خود را از "گند" زبانهای دیگر نگاه داریم و اگر کلمات زبانهای دیگر وارد زبان ما

شد باید آن کلمات را که مهاجرین غیر قانونی استند به زور سوته از دیار زبان خود بیرون برانیم. اینگونه تعصبات مرض مغزهایی است که جُز زبان خود زبان دیگری را یاد نگرفته اند و جُز فرهنگ خود با فرهنگ دیگری محشور نبوده اند. ■ بالاخره انگلیس ها مصلحت اندیش استند و فکر می کنند وقتی کلمات زبان های دیگر می تواند مقصود ما را رسا تر بیان کند ضرورت چیست که ما وقت خود را در کلمه سازی های بی فایده ضایع کنیم.

من بدبخت را تماشا کن که همیشه زبان را یک وسیله مکالمه و ارتباط دیده ام و تا امروز نه تقدسی برایش قایلیم و نه می دانم که "سوچگی" در زبان یعنی چی. زبان یا رسا به مقصود است یا نا رسا. زبانی که دروازه های شهرش را بر روی زبان های دیگر بست و با کاروان زبان های دیگر همراه نرفت و با آنها داد و گرفت نداشت از قافله عقب می ماند و طبعاً نارسا می شود حتی اگر رساهم باشد.

خلاصه اینکه کار زبان به مدد فرمان و مجلس به سامان نمی رسد. اینگونه فرمان صادر کردن ها در شرایطی که مردم گرفتار بلا های نفاق و عدم تفاهم استند فقط تعصب و لجاجت بیشتر را بر می انگیزد.

شما مردم را تربیت کنید تا ،

\*\* به زبان خود صحبت کنند،

\*\* نثر و شعر بیافرینند،

\*\* به کار علم و تجربه پردازند.

زبان همپای علم و فرهنگ پیش می رود ولی زبان یک وسیله است و وسیله پرستی صرف نظر از اینکه بُت پرستی است مردم را از پرداختن به عقل، معاش و خلق ثروت باز می دارد.

شایسته نیست که شورای وزیران مملکت که مردم از آن کارهای جدی می خواهند بنشینند، زور بزند و باز هم زور بزند ولی در پایان آن همه زور زدن ها بالاخره کورموش بزاید. فاعتبروا یا اولابصار ۲۰۱۳/۰۳/۱۱

پایان

